

عنوان شرق شناسی و ورزش عجیب بنظر می آید اما وقتی این یادداشت بیابان می رسد شاید خواننده وجهی برای آن یافته باشد. البته این توجه اختصاص به نسبت ورزش با شرق شناسی ندارد. بجای ورزش می توان نظام اداری و آموزش و پرورش و کتاب و درس و پژوهش علمی و وضع مقررات و داد و ستد و تجارت و صادرات و واردات و ترافیک و بسیاری چیزهای دیگر گذاشت. مثلاً نوشتن شرق شناسی و نظام اداری یا شرق شناسی و ترافیک اما فعلاً می خواهیم نسبت شرق شناسی را با وضع کنونی ورزش دریابیم.

1- کسانی می گویند ورزش ما در سالهای اخیر حال خوبی نداشته است. تیم فوتبال ما در طی چند ماه راهی دشتوار و طولانی برای رسیدن به جام جهانی طی کرد و ناکام مانده است. این قضیه گروههای کثیر مردم را غمگین کرده و مایه خشم تماشاگران بازیهای فوتبال شده است. بفرض اینکه علاقه به شرکت در جام جهانی یک علاقه ورزشی باشد آیا نمی توان گفت که ما بیش از حد به جام جهانی اهمیت دادیم؟ و هیچکس در صدد بر نیامد که جوانان را به اعتدال بخواند. در این شرایط سیاست درست این بود که در عین حمایت از فوتبال و فوتبالیست ها به جوانان و فوتبال دوستان تذکر دهند که ما مسائل و نیازمندیها و مظلومیهای مقدم بر فوتبال و رفتن به جام جهانی هم داریم. راستی چرا ما که خوب شروع کردیم در پایان به جام جهانی نرسیدیم؟ ورزش ما شاید بیش از ورزش دیگر کشورها دچار بی سامانی است و به این جهت پست و بالا و شکست و پیروزی متناوب دارد. با یک برد باد غرور در سرمان می پیچد و سرمست می شویم و تا وقتی که شکست به سراغمان نیامده است به خودستایی و خودبینی می پردازیم اما وقتی شکست می خوریم مات و مبهوت می شویم که چگونه قدرتی مثل ما شکست خورده است و مدتی طول می کشد تا بخود بیاییم و دست و پایمان را جمع کنیم. جوانان ما استعداد پهلوانی دارند اما این استعداد بخصوص در ورزش های جمعی به دشتواری به فعلیت می رسد. این گرفتاری را مسئولین و متصدیان امر ورزش به تنهایی نمی توانند رفع کنند زیرا گرفتاری عمومی و کلی کشور است.

2- ما معمولاً طوری از عقل و عقلائیت حرف می زنیم که گویی وجود آدمی همواره و همه جا عین عقل و عقل خالص است یا توقع داریم همه مردم عقل محض باشند و کار جهان یکسره بر وفق عقل سامان یابد. فرض کنیم این پندار متحقق شود یعنی آدمها همه عقل باشند و کار جهان بر طبق نظم خالص عقلی جریان یابد. آیا چنین عالمی مطلوب و حتی قابل تحمل است؟ ظاهراً پرسش بدی کرده ام و گمان نمی کنم کسی این پرسش ساده را موجه بداند اما بنظر کسانی پاسخ پرسش معلوم است و نیازی به فکر کردن نیست. این حرفها عقل ستیزی است. کاش این صفت یا مفهوم خرد ستیزی را تحلیل می کردند و معلوم می شد که خرد ستیزی از کجا آمده و اجزاء مقوم آن چیست و چه نتایجی دارد. می گویند انگیزه و نتیجه این حرفها چندان روشن است که به تحلیل حاجت نمی افتد. جهل و بی نظمی و استبداد و درماندگی زمینه و انگیزه و نتیجه این خرد ستیزی اند. ولی گمان می کنم اگر پرسش چیستی عقل و حدود آن با قدری دقت و صراحت مطرح شود دیگر عده زیادی طرح آن را به خرد ستیزی حمل نکنند. فعلاً به مشکل ابهامی که در مفهوم و مصداق عقل وجود دارد نمی پردازیم و بنا را بر این می گذاریم که نظم عقلی نظم معین و مشخصی است که از اول تاکنون همانست که بوده است و همه کس می تواند آن را تشخیص دهد و از آن پیروی کند. آیا وجود آدمی می تواند یکسره به نظم عقلی شناخته شده مبدل شود؟ الکیبلاس در ستایش از سقراط گفته بود او شبیه خمره های زشتی است که صورت خدایان را در آنها پنهان کرده اند. شاگردان ستایش گر سقراط عقل زیبای استاد را همنشین و ساکن خانه تن و چهره زشت او می دانست. با این اشاره اکنون پرسش را بصورت دیگری تکرار می کنم. آیا می پسندیم و روا می داریم که خیال و وهم و شور و هوس و میل و بازی از زندگی ما و از عالمی که در آن بسر می بریم محو شود؟ آیا عالمی که خیال و وهم و بازی و . . . در آن نیست عالم بشری است؟ خردمند پاسخ می دهد

که اینها همه در زندگی بشر جایی دارند و باید در جای خود قرار گیرند و ظاهراً با این پاسخ نزاع بر می خیزد. عقل سامان دهنده است و چیزهای دیگر هم در وجود آدمی و در نظام عالم بشری وجود دارند و نمی توانند که نباشند. عیب وقتی پیدا می شود که این سامان در هم ریزد و عقل گم شود

3- یکی از چیزهایی که در زندگی بشر همیشه بوده و باید باشد صورت یا صورتهایی از وهم است. وهم را بمعنی بد و مذموم تلقی نباید کرد. بازی هم قائم به نوعی وهم است. اکنون در همه جای جهان عده کثیری از مردم وقتی يك توپ از يك خط می گذرد یا نمی گذرد شاد و غمگین می شوند. وقتی يك تیم ملی فوتبال می بازد يك ملت (و گاهی بیشتر از يك ملت) ماتم می گیرد. این وهم ها گاهی که از حد می گذرد باید ما را بفرک وادارد که مبادا نشانه مشکل بزرگتری باشد ولی صرف وجود این وهم و مشغول شدن به آن چیزی است که ناسازگاری با خرد ندارد و شاید مخالفت با آن نشانه جهل و خشکی و بی خردی باشد. می گویند وقتی مظفرالدین شاه را در پاریس به تماشای مسابقه فوتبال برده بودند پرسیده بود اینها که دنبال توپ می روند چند نفرند؟ پاسخ داده بودند 22 نفر. گفته بود 22 توپ بخزند و بهريك يك توپ بدهند که اینهمه دنبال توپ زدند و خسته نشوند. این حرف شوخی است و شوخی بودنش از آنست که کار بی غرض و لاطائل یا کاری که خود غایت خود است با کاری که غرض و غایت دارد و با آن به فایده و مقصدی می توان رسید اشتباه شده است. همه زندگی بشر امور هدفدار نیست. عقل هم این معنی را تصدیق می کند یا چاره ای جز تصدیق ندارد زیرا با محدود کردن زندگی بشر در اموری که غرض و غایت دارد دین و هنر که شریف ترین امور عالم بشرنند بی وجه می شوند. بازیها و مسابقات پهلوانی و ورزشی اموری شبیه و نظیر کارهای هنری اند و چون رسیدن به مقام پهلوانی مستلزم تمرین و ممارست است بهتر است گفته شود که ورزشکاران در جهان کنونی همتهای هنرپیشگانند. با این تفاوت که پیشه ورزش بیش از هنر رواج و رونق دارد و به آن اعتنا می شود و همین اعتنا و توجه است که گاهی مایه آزردهی ورزشکاران و آشفتگی بیشتر در کار ورزش می شود. دشمن طاووس ما رسم بدی نهاده ایم که پهلوانان را اگر پیروز باشند به عرش اعلی می رسانیم و اگر شکست بخورند آنان را آماج ملامت و ناسزاگویی قرار می دهیم.

4- اشعری می گفت خوب فعل جداست. معتزلی و شیعه می گفتند و می گویند که فعل خدا خویست. این دو حکم با هم اختلاف شدید دارند اما وقتی از زبان اشعری و معتزلی بیرون آیند می توان آنها را بهم نزدیک کرد زیرا هر دو فریق می پذیرند که خوب مطلق خداست. اکنون در عالم متجدد وضع متفاوت شده است. نه اینکه اشعری و معتزلی متجدد نداشته باشیم. در اشعریت جدید انسان میزان و ملاک همه چیز است. معتزلی متجدد هم این سخن رقیب را نفی نمی کند. با این تفاوت که بر مذهب اصالت عقل اصرار دارد. ما گاهی در زندگی هر روزی گرفتار اختلاف اشعری و معتزلی می شویم مثلاً فوتبال را در وجود يك یا چند شخص معین می بینیم. گویی بازی مهم نیست و نامها اهمیت دارند و فوتبال خوب بازی فلان بازیکن است نه اینکه ملاک انتخاب بازیکن بازی او باشد. شهرت بازیکنان چشم و گوش تماشاچیان و حتی مربیان را می بندد اما اینها امری کم و بیش طبیعی است و این وضع روحی و فکری در همه جای جهان وجود دارد. مشکل ما اینست که اندازه نگاه نمی داریم و جانب افراط و تفریط را دوست می داریم. ما وقتی به خود نگاه می کنیم خود را بزرگ و توانا می بینیم و می پنداریم همه باید از ما یاد بگیرند. وقتی شکست می خوریم مدتی زانوی غم در بغل می گیریم

ما خوییم و برتریم. ما قهرمانیم حتی اگر ناتوان باشیم و شکست بخوریم. این صفت ما با اشعریت متبدل مطابقت دارد که بر طبق آن نیک و بد عقلی وجود ندارد (و در زمان بر هم خوردن نظام ارزشها این تحول امر عجیبی نیست) بلکه خوب فعل ماست و هرچه از سر ما سر زند خویست. آنها که می گفتند

خوب فعل خداست این حکم برایشان مفروق عنه بود که خدا خیر محض است و همه خوبیها از اوست. آیا ما بخدا تشبیه کرده ایم و خوبی و بدی کارها را با ما می سنجد؟ آیا ما همیشه خوبیم و در هر حال حتی وقتی که بی تدبیر و نابجا و ناهماهنگ عمل می کنیم یا ناتوانیم و نمی دانیم که چه باید بکنیم؟

5- در بازیهای فوتبال مقدماتی جام جهانی اخیراً بعضی بازیکنان نامدار نود و چند دقیقه بد بازی کردند و ظاهراً به ذهن هیچکس نیامد که بازیکنان دیگری را بجای آنها به زمین بفرستند. در سالهای قبل یکبار يك مربی به تلویح نزدیک به تصریح گفته بود اگر بازیکنان دیگری را به میدان بفرستم و تیم بیازد ملامت می کنند که چرا بازیکنان شناخته شده را به زمین نیاورده ام اما وقتی اینها می بازیند بهترین ها باخته اند و اگر ملامتی باشد همه اش سهم مربی نیست.

6- ورزشکاران بزرگ و پهلوانان ما پیش مردم همیشه عزیز بوده اند و باید عزیز باشند. مردم حق دارند که پهلوانان خود را همیشه پیروز ببینند اما نباید از یاد ببرند که پهلوان بالآخره شکست می خورد و البته این شکست دردناک است. مردم از شکست قهرمانان غمگین می شوند اما آنان را ملامت نمی کنند و بایشان ناسزا نمی گویند که ملامت و ناسزاگویی در عالم پهلوانی جای ندارد. شاید اکنون دیگر از عالم پهلوانی نباید سخن بگوییم زیرا ورزش و پهلوانی به شغل و سوداگری و تفنن و حتی به وسیله غفلت افزایی تبدیل شده است. در این شرایط پهلوانی هم معنای دیگر پیدا کرده است. رفتار نامتعادل تماشاگران دوستدار ورزش هم به تغییر موقع و مقام ورزش و شرایط آن باز می گردد.

7- اگر يك شرق شناس به علاقمند به ورزش، به ورزش ما نگاه می کرد شاید می گفت اینها شرقی اند و نظم و همبستگی و همت و آینده نگری ندارند و به این جهت در مواردی که همکاری و هماهنگی شرط موفقیت است شکست می خورند. اتفاقاً این سخن نادرست هم نیست ولی اگر نادرست نیست چرا آن را به شرق شناسی نسبت دهیم. سخنی که از هر دهانی می تواند بیرون آید به گروه خاصی از مردم تعلق ندارد. سخن شرق شناس با آنچه يك ناظر تیزبین منصف آزاد از خودبینی شخصی و قومی می بیند و می گوید متفاوت است. شرق شناس انتظار از جهل و آشفتگی و پریشانی از آسیائیه و آفریقائیه ندارد اما وقتی ما خود به این ضعف ها و نارسائیه و نابسامانیها نظر می کنیم این نگاه باید برای فهم و درک مسائل و حل آنها باشد. ما محکوم نیستیم که در سودای دفاع از اتهامی که دیگران به ما وارد می کنند از عیب های خود غافل شویم و همه کارهای خود را نیکو بدانیم. توانائیهایمان را مهمل بگذاریم و ضعف های خود را بپوشانیم، دروغ بگوییم و از راستی ستایش کنیم، وقت را با قیل و قال بیهوده در مواضع افراط و تفریط بگذرانیم و . . . شرق شناس شاید در وصف ضعف های ما غلو کرده باشد اما بما تهمت نزنه است. شاید حتی قصد تحقیر ما را هم نداشته است. عیب بزرگ اندیشه و کار او اینست که از شرق يك مفهوم ثابت در برابر غرب ساخته و صفات مقابل علم و آزادی و پیشرفت . . . ذاتی شرق دانسته است. با این تلقی آسیا و آفریقا محکوم به جهل و بردگی و استبداد و آشفتگی و ندانم کاری و بدکرداری است و این ظلمی است که هنوز چنانکه باید درد آن را حس نکرده ایم. ورزش ما آشفته است و ظاهراً همان وضعی را دارد که شرق شناس در همه چیز ما دیده است اما این آشفتگی تقدیر دائم ما نیست. ما می توانیم بصورتی جز آنکه در آینه شرق شناسی داریم درآئیم بشرط اینکه به مدعی و منتقد پرخاش نکنیم و نگوئیم صفت مذمومی را که بما نسبت می دهند به خود او برگردانیم. عیب هایی که ما داریم و شرق شناس در ما دیده است ذاتی ما نیست. باید بکوشیم آنها را چنانکه هستند ببینیم و بشناسیم. عیب های ورزش هم اختصاص به ورزش ندارد. ما باید در وضع تاریخی خود تأمل کنیم.